

کانت، آغازگر مابعدالطبیعه زمان

مهدی طاهریان*



چکیده

تصور غالب بر این است که کانت بحث زمان را فقط در حسیات استعلائی و در تحلیل استعلائی در بحث شاکله مطرح کرده است، ولی این تصور چندان درست نیست، حقیقت این است که سراسر فلسفه نقادی کانت به خصوص نقد عقل محض، بحث زمان است. در واقع کانت در نقد عقل محض نوعی خاص از مابعدالطبیعه را بنیان می‌گذارد که می‌توان آن را مابعدالطبیعه زمان نامید و بدین گونه او موضوع مابعدالطبیعه را از وجود به زمان تغییر می‌دهد. در واقع کانت معتقد است که انسان موجودی زمانی است و بر این اساس، فقط می‌تواند در امور زمانی و به نحو زمانی فکر کند.

واژگان کلیدی: تفکر، زمان، ضرورت، کلیت، متافیزیک، معرفت.

*. دکترای تخصصی فلسفه غرب از دانشگاه تهران، mehditaherian37@yahoo.com

[تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۲/۱۲؛ تاریخ تایید: ۱۳۸۹/۲/۱۴]

طرح بحث

هر فیلسوف بزرگی در تفکرات خود، دارای یک نکته کلیدی و محوری است که به همه تفکرات او در حوزه‌های مختلف، همچون معرفت‌شناسی، اخلاق، هنر، دین، متافیزیک، سیاست و غیره شکل می‌دهد. به‌عنوان مثال، در فلسفه افلاطون این نکته اساسی «نظریه مثل»، در فلسفه ارسطو «نظریه جوهر»، در فلسفه دکارت «ذهن» و در فلسفه هگل «نظریه دیالکتیک» یا «فلسفه تاریخ» است. در فلسفه کانت این نکته کلیدی «مسئله زمان» است و بر این اساس، می‌توان گفت که کانت موضوع مابعدالطبیعه را که از زمان افلاطون تا زمان خود او «مسئله وجود» یا «موجود» بود، به «مسئله زمان» برگرداند و بدین‌گونه نوعی خاص از مابعدالطبیعه را بنیان گذاشت که می‌توان آن را «مابعدالطبیعه زمان» نامید. از جمله کسانی که به اهمیت مسئله زمان در فلسفه کانت و این نکته که این مسئله سراسر فلسفه او را فراگرفته است پی برده، مارتین هایدگر است. او در این مورد می‌گوید: فصل شاکله‌سازی کانت در کتاب *تقد عقل محض* با اینکه بیشتر از یازده صفحه نیست، به یک معنی، هسته مرکزی کل افکار کانت در احیای اساس مابعدالطبیعه است (مجتهدی، ۱۳۷۶، ص ۱۳۱). کانت با محور قراردادن مسئله زمان در فلسفه خود تحولی بزرگ در حوزه‌های مختلف مابعدالطبیعه به‌وجود می‌آورد و بدین‌گونه منشأ تفکرات جدید در حوزه‌های مختلف فلسفه جدید و معاصر می‌شود که از جمله مهم‌ترین این حوزه‌ها، تفکر زمانی هایدگر در بحث وجودشناسی است که او آن را در کتب مختلف خود مطرح می‌کند، همچون: *مقدمه‌ای بر متافیزیک* (Heidegger, 1959, p. 35, 155)، *پارمیندس* (Heidegger, 1992, p. 191, 285)، *نیچه* (Heidegger, 1991, p. 155) و به‌خصوص *وجود و زمان* (Heidegger, 1988, p. 15, 19, 25, 92, 192).

اینک به مواردی از دیدگاه‌های کانت که فرض و مطلب مطرح شده را تأیید و به اثبات می‌رساند، به قرار ذیل اشاره می‌شود.

۱. زمان و مکان یک نوع دید: محور اساسی بحث کانت در قسمت حسیات استعلائی (transcendental aesthetics)، *تقد عقل محض*، اثبات پیشینی (a priori) بودن زمان و مکان است. مقصود او از پیشینی‌بودن این است که تصور زمان و مکان از طریق تجربه و یا انتزاع ذهنی به‌دست نیامده، بلکه آن‌ها دو صورت و ساختار ذهن انسانی هستند و به‌عبارت روشن‌تر، یک نوع دید است. او برای اثبات این مطلب چهار مرحله را طی می‌کند:

الف) زمان و مکان مفاهیم تجربی نیستند: کانت در *تقد عقل محض* مطرح می‌کند که زمان و مکان از قبیل تصوراتی نیستند که از طریق تجربه حسی برای ما حاصل شوند و در خارج دارای مصداق عینی باشند. زیرا تا ما تصور قبلی از زمان و مکان نداشته باشیم، قادر به درک هیچ شیء

محسوس نبوده و برای ما هیچ شیء محسوس معنادار نخواهد بود. ما اشیاء محسوس را در زمان و مکان درک می‌کنیم، ولی دیگر زمان را در زمانی و مکان را در مکانی تصور نمی‌کنیم. اگر زمان و مکان دو مفهوم تجربی باشند، باید همانند هر مفهوم تجربی دیگر، برای آن‌ها در خارج مصداقی مشاهده کنیم و حال آنکه این‌گونه نیست. تا ما تصویری قبلی از زمان نداشته باشیم، قادر نخواهیم بود که قبل، یا بعد بودن و یا هم‌زمان بودن امری را با امر دیگر تصور کنیم و نیز تا ما تصور قبلی از مکان نداشته باشیم، قادر بر درک اینکه چیزی از چیز دیگر کوچک‌تر، یا بزرگ‌تر یا مساوی است، نخواهیم بود (Kant, 1997, B38-B46). کانت در واقع، در این مرحله به رد عقیده افرادی همانند ارسطو و نیوتن و غیره که به عینی بودن زمان و مکان معتقدند، می‌پردازد.

ب) زمان و مکان مفهوم تعقلی (discursive concept) نیست: کانت در نقد عقل محض نیز مطرح می‌کند که تصور زمان و مکان از قبیل مفاهیم کلی، انتزاعی و تعقلی، مثل مفهوم انسان نیست که از طریق تجرید ذهنی برای ما حاصل شده باشند (C.P.R, A25-A32). زیرا تصور مفاهیم کلی و انتزاعی متأخر از تصور مصداق‌های آن است، ولی تصور زمان و مکان برعکس مقدم بر اجزاء آن است. توضیح مطلب اینکه ما ابتدا تصویری از مصداق‌های انسان، مثل حسن، رضا، تقی و غیره داریم و با توجه به مشترکاتی که در آن‌ها مشاهده می‌کنیم به مفهوم کلی انسان می‌رسیم، ولی در مورد زمان و مکان این‌گونه نیست، ما ابتدا از زمان و مکان تصور قبلی داریم و با توجه به این تصور است که قادریم برای زمان آناتی را و برای مکان اجزاء مقداری را تصور نماییم. ما آنات زمان و قطعات مختلف یک مکان را بخش‌های آن دو می‌دانیم، نه مصداق‌های آن دو، بنابراین این دو مفهوم کلی به حساب نمی‌آیند (C.P.R, A25-Z32). در واقع، کانت در این مرحله دیدگاه افرادی همانند لایب‌نیس، لاک، بارکلی، هیوم و غیره را که معتقدند زمان و مکان از قبیل مفاهیم انتزاعی است (که دارای منشأ انتزاع خارجی است)، رد می‌کند.

ج) زمان و مکان تصویری ضروری است: کانت در مرحله بعد مطرح می‌کند که تصور زمان و مکان دو تصور ضروری هستند، یعنی نمی‌توانیم آن دو را از ذهن خود حذف کنیم (C.P.R, B39-A24, A31)؛ به عبارت دیگر، ما می‌توانیم تصور کنیم که چیزی خارج از ذهن ما وجود نداشته باشد، ولی نمی‌توانیم تصور نماییم که چیزی خارج از ذهن است، اما در زمان و مکان واقع نیست.

د) نتیجه سه مرحلهٔ قبلی: از نظر کانت، وقتی زمان و مکان نه مفهوم تجربی و عینی قلمداد شوند، نه از قبیل مفاهیم کلی و انتزاعی به حساب آیند و از طرف دیگر دو تصور ضروری ذهن باشند و نتوان آن دو را از ذهن حذف کرد، این نتیجه به دست می‌آید که صورت ذهن و ساختار آن می‌باشند و به عبارت دیگر یک نوع دید محسوب می‌شوند، یعنی ذهن آدمی (قوه حس) به گونه‌ای ساخته شده است که امور محسوس را زمانی و مکانی درک می‌کند.

۲. حضور زمان در گزاره علمی: از نظر کانت گزاره ای علمی است که تألیفی و ماتقدم باشد. مقصود از

تألیفی بودن این است که از واقعیت عینی حکایت کرده و مقصود از ماتقدم بودن این است که این مطلب را به طور کلی و ضروری (قطعی) بیان دارد.

سؤالی که اینک مطرح می‌شود این است که منشأ کلیت (universality) و ضرورت (necessity) که آن را نمی‌توان در گزاره علمی انکار کرد، کجاست؟ از نظر کانت ما دارای دو قوه معرفتی هستیم: قوه حس و قوه فاهمه. منشأ کلیت و ضرورت نمی‌تواند قوه حس باشد، زیرا حس و تجربه در خارج چیزی به نام کلیت و ضرورت را نشان نمی‌دهد (C.P.R, B47). منشأ کلیت و ضرورت نیز نمی‌تواند قوه فاهمه (understanding) باشد، زیرا فاهمه از خارج به ما تصویری را ارائه نمی‌دهد و حاکی از واقعیت خارجی نیست، بلکه کارکرد این قوه تصدیق‌سازی است، یعنی تصوراتی را که از راه حواس به دست می‌آیند ترکیب نموده و به صورت تصدیق و احکام درمی‌آورد. به عبارت دیگر، کار آن تفکر است که عبارت است از همان ترکیب تصورات و تألیف آن‌ها به صورت تصدیق.

کانت در تمهیدات می‌گوید: آنچه بر ما به‌عنوان متعلق ادراک (تصور شیء خارجی) عرضه می‌گردد، باید از طریق شهود (حسی) باشد. همه شهود ما فقط از راه حواس به دست می‌آید، فاهمه نسبت به هیچ امری شهود ندارد و فقط فکر می‌کند (Kant, 1971, 13, remark.2). و نیز می‌گوید: فاهمه یک قوه شهود به حساب نمی‌آید، بلکه فقط قوه‌ای است که شهودهای حسی را با یکدیگر ترکیب می‌کند (Kant, 1971, 34).

از نظر کانت، وقتی منشأ تصور کلیت و ضرورت نه قوه حس باشد، نه قوه فاهمه، و از طرف دیگر، اگر نتوانیم واقعیت این دو را در تحقق معرفت و گزاره علمی انکار کنیم، راهی برای ما باقی نمی‌ماند جز اینکه بگوییم منشأ آن دو، صورت زمانی ذهن (که امری پیشینی است) است و توضیح این مطلب به قرار ذیل است:

مطابق دیدگاه کانت، زمان که صورت و ساختار ذهن انسانی (قوه حس) است دارای تعیینات (determinations)، خصوصیات و ویژگی‌هایی است و او این مطلب را در بحث شاکله (schema) در تحلیل استعلائی (transcendental analysis) نقد عقل محض بررسی می‌کند و چهار ویژگی کلی برای زمان بیان می‌کند که از جمله آن‌ها ویژگی دامنه شمول زمان است (C.P.R, B 184). و طبق نظر او، مقولات (categories) جهت بیانگر این ویژگی کلی زمان است. مقصود از دامنه شمول زمان این است که مقولات جهت، یعنی امکان (possibility) وجود و ضرورت دلالت می‌کنند بر نحوه و چگونگی تحقق اشیاء در زمان:

کانت در نقد عقل محض می‌گوید: شاکله امکان عبارت است از تعیین تصور یک شیء در زمانی از زمان‌ها. شاکله وقوع (وجود) (existence) عبارت است از وجود یافتن (چیزی) در زمانی معین. شاکله ضرورت عبارت است از وجود یک شیء در همه زمان‌ها (C.P.R, B184).

از نظر کانت، اگر ما علت وقوع یک امر و یا یک پدیده را بدانیم، مثل اینکه بدانیم که علت انبساط فلز

حرارت است، در این صورت، هر زمانی که آن علت تحقق پیدا کند آن امر و پدیده هم تحقق خواهد یافت و این گونه امری نه تنها از ضرورت، یعنی قطعیت برخوردار خواهد بود، بلکه از کلیت، یعنی وقوع در همه زمان‌ها نیز برخوردار است.

با توجه به آنچه بیان گردید، به خوبی به دست می‌آید که چگونه منشأ ضرورت و کلیت، صورت زمانی ذهن است، یعنی بیانگر یکی از ویژگی‌های زمان است که صورت و ساختار ذهن (قوه حس) است.

۳. شرایط معرفت و حضور زمان در آن: از نظر کانت، معرفت با دو شرط تحقق می‌یابد: شرط نخست این است که داده‌های متکثر حسی به صورت زمانی و مکانی درک شده و به صورت تصورات محسوس زمانمند و مکانمند درآیند و شرط دوم این است که این تصورات محسوس به کمک مفاهیم و یا مقولات فاهمه که طبق نظر او دارای حیث زمانی هستند (بحث شاکله)، یعنی هر کدام بیانگر یکی از ویژگی‌های زمان می‌باشند، ترکیب شده و به صورت تصدیق درآیند (C.P.R, B75, B76). کانت می‌گوید: فاهمه بدون داده‌های حس تهی و حس بدون مقولات فاهمه کور است (C.P.R, B76).

کانت شرط اول معرفت را در بحث حسیات استعلائی و شرط دوم را در بحث تحلیل استعلائی نقد عقل محض به بحث می‌گذارد و بر این اساس، به خوبی معلوم می‌شود که از نظر او زمان هم در تحقق شرط اول و هم شرط دوم نقش اساسی دارد.

۴. تفکر حیث زمانی دارد: کانت در آغاز بحث استنتاج متافیزیکی (metaphysical inference) مقولات که در مقام کشف مقولات فاهمه بر اساس جدول احکام است، مطرح می‌کند که تفکر چیزی جز حکم کردن و تصدیق نیست و حکم و تصدیق هم چیزی جز ترکیب تصورات نمی‌باشد و با توجه به همین مطلب است که او عقیده دارد از انواع قضیه و حکم می‌توان انواع تعداد مقولات فاهمه را استنتاج و کشف نمود (69, 94-A68, B93, C.P.R). از طرف دیگر، کانت در بحث شاکله‌سازی مفاهیم محض فاهمه در مقام این است که نشان دهد چگونه مقولات فاهمه هر کدام شاکله و تعینی از زمان هستند. یعنی هر کدام بیانگر یکی از ویژگی‌های زمان می‌باشند. او در نقد عقل محض می‌گوید: بدین سان شاکله‌ها جز تعینات (خصوصیات) پیشینی زمان که به نحو پیشینی به موجب قواعدی به دست آمده‌اند، نمی‌باشند. این قاعده‌ها متناظر با ترتیب مقولات، به سلسله‌های زمان، محتوای زمان، ترتیب زمان و سرانجام به دامنه شمول زمان، مربوط می‌شوند (C.P.R, B184).

با توجه به دو مطلب مطرح شده روشن می‌شود که چگونه از نظر کانت، تفکر دارای حیث زمانی است و فقط در امور محسوس که زمانی درک می‌شوند امکان آن به طور واقعی وجود دارد؛ و با توجه به همین مطلب است که کانت مابعدالطبیعه را ممکن نمی‌داند، یعنی عقیده دارد که از راه عقل نظری نمی‌توان درباره امور واقع و واقعیت خارجی معرفتی به دست آورد. به عبارت روشن، وقتی تفکر عبارت باشد از حکم و تصدیق، و حکم و تصدیق عبارت باشد از ترکیب تصورات توسط مقولات فاهمه، در این صورت

فقط تصوراتی می‌توانند در قالب مقولات فاهمه درآیند که زمانی درک شوند زیرا در غیر این صورت، تناسبی میان تصورات غیرزمانی و مقولات فاهمه که زمانی هستند وجود نخواهد داشت. بر این اساس، روشن می‌شود که چرا تفکر فقط در مورد امور زمانی، یعنی تصورات و تصدیقاتی که زمانی درک می‌شوند، امکان دارد.

۵. خودآگاهی و آگاهی امری زمانی: کانت بین ادراک نفسانی تجربی (empirical apperception) و ادراک نفسانی استعلائی (transcendental apperception) فرق می‌گذارد. (C.P.R, B123) از نظر او، ادراک نفسانی تجربی، عبارت است از درک وجود داشتن یا «من هستم». او مطرح می‌کند من وجود داشتن خودم را وجدان (درک شهودی و مستقیم) می‌کنم و این وجود داشتن در زمان جریان دارد. (C.P.R, B275).

مقصود کانت از اینکه می‌گوید: من وجود داشتن خودم را در زمان درک می‌کنم، این است که وجود داشتن یا هست بودن ما چیزی جز همان درک تصورات و تصدیقات متوالی که برای ما در زمان پیدا می‌شوند نیست و در واقع او همان دیدگاه هیوم را از ادراک نفسانی تجربی قصد می‌کند که نفس یا من هستم را چیزی جز تصورات متوالی نمی‌داند. با توجه به آنچه گفته شد روشن می‌گردد از نظر کانت، در ادراک نفسانی تجربی (من هستم) که همان خودآگاهی ماست، زمان حضور مستقیم و اساسی دارد.

مقصود کانت از ادراک نفسانی استعلائی، «من فکر می‌کنم» است (C.P.R, B132). از نظر او این «من فکر می‌کنم» همراه هر تصدیقی وجود دارد و تا این همراهی انجام نگیرد آگاهی ما شکل نمی‌گیرد، بر این اساس، «من فکر می‌کنم» مقوم آگاهی ماست.

در نقد عقل محض می‌گوید: «من فکر می‌کنم» باید بتواند همراه هرگونه تمثلی (تصور و تصدیق) که من دارم باشد، زیرا در غیر این صورت امکان دارد چیزی نزد من متصور گردد که هرگز من نتوانم از آن تصویری داشته باشم و این به مفهوم محال بودن آن تمثیل و یا حداقل به مفهوم هیچ و پوچ بودن آن نزد من خواهد بود (C.P.R, B132).

با توجه به آنچه گفته گردید، مشخص می‌شود که از نظر کانت، ظهور «من فکر می‌کنم» فقط به هنگام یک تصور و یا یک تصدیق است، بنابراین، تا تصور و تصدیقی در ما ظهور پیدا نکند، «من فکر می‌کنم» که مقوم آگاهی ماست هم ظهور پیدا نخواهد کرد و از آنجا که ظهور تصدیقات ما در طی زمان انجام می‌گیرد، ظهور «من فکر می‌کنم» یا ظهور آگاهی ما هم در طی زمان انجام می‌پذیرد و بر این اساس، دارای حیث و جهت زمانی است.

۶. جدل استعلائی (transcendental dialectic)، عدم امکان علم به امور غیرزمانی: محور بحث کانت در جدل استعلائی، عدم امکان علم به امور غیرزمانی است و به خاطر همین جهت است که او مابعدالطبیعه را ممکن نمی‌داند (Kant, 1971, 40)؛ یعنی عقیده دارد که از راه عقل نظری نمی‌توان درباره واقعیت عینی معرفتی به دست آورد و دلیل این مطلب به این قرار است:

مطابق مبانی کانت که در قبل به آن اشاره گردید، معرفت دارای دو شرط است: شرط اول اینکه، داده‌های حسی متکثر در قالب زمان و مکان درک شده و به صورت تصور پدیداری در آیند؛ و شرط دوم این است که این تصورات حسی به کمک مقولات فاهمه که دارای حیث زمانی هستند (بحث شاگله)، یعنی هر کدام در واقع بیانگر یکی از ویژگی‌های زمان می‌باشند، ترکیب شده و به صورت تصدیق و احکام درآیند. بر این اساس، تصورات مابعدالطبیعی از آنجا که محسوس نبوده و در قالب زمان و مکان درک نمی‌گردند فاقد شرط اول معرفت هستند و چون فاقد این شرط می‌باشند شرط دوم را هم فاقد هستند، یعنی نمی‌توانند توسط مقولاتی که حیث زمانی دارند ترکیب شوند.

از طرف دیگر همانطور که گذشت، از نظر کانت گزاره‌ای علمی و معرفت‌ساز است که تألیفی و ماتقدم باشد؛ بر این اساس، گزاره‌های مابعدالطبیعی نمی‌توانند معرفت‌ساز به حساب آیند، زیرا گفته شد مقصود از ماتقدم یا پیشینی بودن حضور عنصر کلیت و ضرورت است که بیانگر ویژگی دامنه شمول زمان است و چون این‌گونه است، کاربرد آن دو فقط در مورد تصدیق‌ها و گزاره‌هایی امکان دارد که در قالب زمان درک می‌شوند.

۷. تصویر کلی *تقد عقل محض* بیانگر محوریت زمان: کانت *تقد عقل محض* را به دو باب به نام تعلیم استعلائی عناصر و تعلیم استعلائی روش تقسیم می‌کند. او بخش اول را که عمده و حجم وسیعی از آن را تشکیل می‌دهد به دو بخش به نام *حسیات استعلائی* و *منطق استعلائی* (transcendental logic) تفکیک می‌کند و بخش *منطق استعلائی* را به دو قسمت *تحلیل استعلائی* و *جدل استعلائی* تقسیم می‌نماید.

کانت در بحث *حسیات استعلائی* شرط اول معرفت و در *تحلیل استعلائی* شرط دوم را به بحث می‌گذارد و همانطور که گفته گردید در هر دو شرط زمان حضور دارد. از طرف دیگر، کانت در بحث استنتاج استعلائی *نقد عقل محض* در واقع این هدف را تعقیب می‌کند که فقط در قلمرو پدیدارهای زمانی و تصورات پدیداری که در زمان درک می‌شوند (علم ریاضی و فیزیک) علم و معرفت امکان دارد. و در *جدل استعلائی* که بخش دوم *منطق استعلائی* است در واقع در مقام بیان این مطلب است که علم در قلمرو مابعدالطبیعه - یعنی تصورات و مفاهیمی که جنبه زمانی ندارند و در زمان درک نمی‌شوند - امکان‌پذیر نیست. با توجه به آنچه گفته گردید روشن می‌شود که چگونه همه محورهای بحث در *نقد عقل محض*، در واقع مسئله زمان و معطوف به آن است.

۸. تفکیک شیء فی نفسه از شیء پدیدار براساس محوریت زمان: یکی از مبانی و افکار محوری کانت در *نقد عقل محض*، *تقد عقلی عملی* و حتی *تقد قوه حکم* بحث شیء فی نفسه (thing in itself) و شیء پدیدار (thing of phenomenon) است. کانت در *تقد عقل محض* در بحث *حسیات استعلائی* (transcendental aesthetics) در بحث *نومن* (noumenon) یا *ذوات معقول* (C.P.R., B 61, B306, 516-A 43, 44, 419) و در آغاز بحث حل تعارضات *عقل محض*، از شیء

فی نفسه و شیء پدیدار سخن می‌گوید. او در تمهیدات هم بحث شیء فی نفسه را مطرح می‌کند (Kant, 1971, 9, 10, 13). کانت در نقد عقل عملی در بحث اصول موضوعه اخلاق از اختیار، خلود نفس و خدا به‌عنوان ذوات معقول یا شیء فی نفسه یاد می‌کند (Kant, 1909, p. 170). و در نقد قوه حکم مطرح می‌کند که تعبیر غایتی از طبیعت بدون مفروض گرفتن عقلانی عمل کردن طبیعت ممکن نمی‌باشد و معقول عمل کردن طبیعت، بدون مفروض گرفتن یک ذات معقول یا شیء فی نفسه (خدا) که واقعیت استعلائی و نه جوهری دارد و عامل این معقول عمل کردن طبیعت است، امکان ندارد (Kant, 1931 pp. 325,327).

کانت در موارد مختلف (C.P.R , B60 . A24) و از جمله در آغاز بحث حل تعارضات، ملاک تقسیم شیء فی نفسه و شیء پدیدار را مسئله زمان قرار می‌دهد. از نظر کانت، شیء فی نفسه عبارت است از واقعیتی که در قالب زمان قرار نمی‌گیرد و زمانی و محسوس درک نمی‌شود و شیء پدیدار عکس آن است.

۹. جهت زمانی تفکر کانت در نقد عقل عملی و نقد قوه حکم: همانطور که می‌دانیم کانت سه نوع حکم تشخیص می‌دهد: تحلیلی ماتقدم، تألیفی ماتقدم و تألیفی ماتأخر. او احکام و قضایای حوزه علم، اخلاق و هنر (احکام زیبایی‌شناختی و غایتی) را تألیفی ماتقدم می‌داند، و می‌توان گفت تمام تلاش او در نقد عقل محض، نقد عقل عملی و نقد قوه حکم اثبات همین مطلب است.

مقصود کانت از ماتقدم یا پیشینی بودن این قضایا این است که عنصری که از تجربه گرفته نشده است در این گونه قضایا وجود دارد و آن عبارت از کلیت و ضرورت است. از نظر کانت، این دو عنصر در واقع بیانگر ویژگی دامنه شمول زمان است. او مطرح می‌کند که شاکله ضرورت بیانگر تحقق امری در همه زمان‌ها (کلیت) است (C.P.R, B 184) و روشن است امری که این‌گونه باشد قطعی است و بر این اساس، می‌توان گفت کلیت و ضرورت از نظر کانت دو روی یک سکه بوده (Ewing, 1967, p.17) و گفته شد که از نظر کانت، منشأ و جایگاه آن صورت زمانی ذهن انسانی است.

۱۰. کانت در نقد عقل عملی، اخلاق را مربوط به قلمرو باید‌ها می‌داند، نه قلمرو هست‌ها (C.P.R, BX) و به همین خاطر است که احکام اخلاقی به صورت باید و نباید صادر می‌شود. این باید و نباید از نظر او حاکی از ضرورت داشتن این احکام است، بر این اساس عنصر ضرورت که از جمله مقولات جهت بوده که بیانگر ویژگی دامنه شمول زمان می‌باشد (C.P.R, B184) در احکام اخلاقی هم وجود دارد.

کانت در نقد عقل عملی و مبانی مابعدالطبیعه اخلاق، موضوع اخلاق را مسئله خیر و یا اراده نیک (Good Will) می‌داند (Kant, 1909a/1996, p. 9; Kant, 1909b, p. 393) و از امر مطلق که مقصود او همان کلیت و ضرورت فعل اخلاقی است سخن می‌گوید و معتقد است کار اصلی فیلسوف اخلاق، کشف یک عنصر پیشینی و نشان دادن آن در احکام

اخلاقی بوده و آن عبارت از عنصر کلیت و ضرورت است. و گفته شد منشأ و جایگاه آن، صورت زمانی ذهن است.

کانت در نقد قوه حکم درباره دو موضوع، احکام زیبایی‌شناختی و غایتی به بحث می‌پردازد. او در بحث اول مسئله زیبایی (beauty) را مورد بحث قرار می‌دهد؛ و چهار ویژگی را درباره آن تحت عنوان کمیت، کیفیت، نسبت و جهت مطرح نموده و بیان می‌دارد (Kant, 1911, pp. 6, 16, 32, 68,) که در همه آن‌ها به نوعی کلیت و ضرورت که منشأ زمانی دارد و زمان حضور دارد.

کانت در بحث احکام غایتی (نگاه غایت‌شناختی به طبیعت) به این مطلب می‌پردازد که صدور این احکام، و حتی تبیین‌های مکانیکی مبتنی بر علت فاعلی، بدون مفروض گرفتن یک امر کلی و پیشینی امکان ندارد. و آن امر عبارت از این است که طبیعت همواره معقول عمل می‌کند (Ibid, p. 268) یعنی در همه زمان‌ها در کار خود دارای رویه واحد و یکسان است و هر چه در کار آن وجود ندارد.

با توجه به آنچه گفته شد، کانت در نقد قوه حکم هم به هدف اصلی و نهایی خود که اثبات یک امر پیشینی که همان کلیت و ضرورت در این احکام است می‌رسد؛ و با توجه به اینکه گفته شد کلیت و ضرورت ریشه در صورت زمانی ذهن دارد، تفکر زمانی خود را در این قلمرو هم نشان می‌دهد.

منابع

مجتهدی، کریم. (۱۳۷۶)، *دونس اسکوتوس و کانت به روایت هایدگر*، تهران: سروش.

- Ewing. A.C. (1967). *A Short Commentary on Kan'ts Critique of Pure Reason*, United States of America.
- Heidegger, Martin.(1959). *Introduction to metaphysic Metaphysics*, trans. by R. Manheim. Anchor, New York.
- Heidegger, Martin.(1988). *Being and Time*. trans by Macquarrie and Robinson, Blackwell, Oxford.
- Heidegger, Martin.(1991). *Nietzsche*, ed. D.F. Kkrell, New York.
- Heidegger, , Martin.(1992). *Parmenides*, trans. by Schuwer and Rojee. Indian University.
- Kant, Immanuel. (1909). *Critique of Practical Reason*, trans. and ed., by Thomas. Kingsmill. Abbott, London.
- Kant, Immanuel. (1911). *Critique of Judgment (Critique of Aesthetic Judgment)* trans. by J.C. Meredith, Oxford.
- Kant, Immanuel. (1930). *Metaphysics of Ethics*, trans. by, H. J. Paton, London.

- Kant, Immanuel. (1931). *Critique of Judgement*, trans. by J. H. Bernard, New York, London.
- Kant, Immanuel. (1933). *Critique of Pure Reason*, trans. by Norman. Kemp. Smith, London.
- Kant, Immanuel. (1963). *Critique of Judgement*, trans. by J. H. Bernard, New York, and London.
- Kant, Immanuel. (1971). *Prolegomena to Any Future Metaphysics*, trans. with introduction and notes by P.G. Lucas, Manchester University.
- Kant, Immanuel. (1980). *Prolegomena to any Future Metaphysics*, trans. by Paul Carus, U.S.A.
- Kant, Immanuel. (1996). *Critique of Practical Reason*, trans. by Mary Gregor, Cambridge University.
- Kant, Immanuel. (1997). *Critique of Pure Reason*. trans. and ed. by Paul Guyer (University of Pennsylvania) and Allen. W. Wood (Yale University) Cambridge.

